

Libyan Foreign Policy under Gaddafi: From Confrontation to Voluntary Partnership with the West

Majid Abbasi*

Associate Professor, International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Abstract

The political upheaval known as the Islamic Awakening, which has gripped the Arab Middle East since 2011, in one case led to the overthrow of the ruling regime in Libya through Western military intervention. The military intervention came as Gaddafi's foreign policy shifted from an anti-Western orientation to voluntary engagement with the West, and relations seemingly normalized. But despite these changes, the onset of the internal Libyan crisis led to a practical and immediate response by the Western coalition aimed at overthrowing Gaddafi. This study, while theoretically studying Libyan foreign policy in the framework of James Rosen's theory and using a descriptive-explanatory method, seeks to answer the main question of why Gaddafi pursued an interactive and participatory foreign policy with the West in the last decade of his rule. But after the beginning of the popular uprising, the Western countries in the form of NATO began to intervene militarily in this country? The main hypothesis is that despite pursuing a policy of interaction with the West; Lack of trust between the parties and the lack of social, economic and political reforms and the continuation of internal discontent led the Western countries to support the fall of Gaddafi as the crisis in Libya began.

Keywords: Domestic Insurgency, Ideology, Foreign Policy, Voluntary Participation, Military Intervention, Counterinsurgency

* Corresponding Author: abbasi@atu.ac.ir

سیاست خارجی لیبی در دوران قذافی: از مقابله جویی تا مشارکت جویی داوطلبانه با غرب

مجید عباسی*
دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

تحولات سیاسی موسوم به بیداری اسلامی که از سال ۲۰۱۱ خاورمیانه عربی را فراگرفت، در یک مورد با دخالت نظامی غرب به سرنگونی رژیم حاکم در لیبی منجر شد. این دخالت نظامی در حالی بود که رژیم قذافی در سیاست خارجی خود از جهت‌گیری ضدغربی به سمت مشارکت داوطلبانه با غرب متمایل شده و روابط علی‌الظاهر عادی گردیده بود. اما علی‌رغم این تغییرات، آغاز بحران داخلی لیبی به واکنش عملی و فوری ائتلاف کشورهای غربی با هدف سرنگونی قذافی منجر شد. این پژوهش ضمن مطالعه نظری سیاست خارجی لیبی در چارچوب پیش‌نظریه جیمز روزنا و با استفاده از روش توصیفی-تیینی، در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که چرا علی‌رغم اینکه قذافی در دهه آخر حکومت خود سیاست خارجی تعامل‌گرا و مشارکت‌جویانه با غرب را در پیش گرفت اما در پی آغاز خیزش مردمی، کشورهای غربی در قالب سازمان ناتو به دخالت نظامی در این کشور مبادرت کردند؟ فرضیه اصلی عبارت از این است که علی‌رغم در پیش گرفتن سیاست تعامل‌گرایی با غرب؛ عدم اعتماد میان طرفین و فقدان اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و تداوم نارضایتی‌های داخلی موجب شد که با آغاز بحران در لیبی، کشورهای غربی از سقوط قذافی حمایت کنند.

واژگان کلیدی: شورش داخلی، ایدئولوژی، سیاست خارجی، مشارکت داوطلبانه، مداخله نظامی، مقابله جویی.

مقدمه

سیاست خارجی لیبی در زمان قذافی را عموماً انقلابی و تهاجمی با مواضع ایدئولوژیک می‌دانند که به شدت تحت تأثیر و متکی بر موقعیت و جایگاه فردی وی قرار داشت. با وجود انعطاف‌ناپذیری رویکردهای سیاست خارجی لیبی در سه دهه نخست پس از انقلاب ۱۹۶۹، اما در آخرین دهه حکومت سرهنگ قذافی، روابط خارجی این کشور تغییرات قابل توجهی را بویژه در ارتباط با غرب شاهد بود. هرچند بیشترین تغییر در سیاست خارجی لیبی در ارتباط با عادی‌سازی روابط این کشور با ایالات متحده و بریتانیا به وقوع پیوست و رابطه این کشور با ایالات متحده به بالاترین سطح ممکن رسید، اما اعتراضات ضد حکومتی لیبی در سال ۲۰۱۱ با حمایت غرب از مخالفان مواجه گردید و نیروهای ائتلاف نظامی ناتو با حمایت از مخالفان قذافی، هدف خود را بر سرنگونی و تغییر حکومت لیبی متمرکز کردند.

این پژوهش ضمن مطالعه نظری سیاست خارجی لیبی در چارچوب پیش‌نظریه جیمز روزنا و بررسی دلایل تغییر جهت در سیاست خارجی قذافی در قالب تحلیل دو سطحی ساختاری - فردی، در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که چرا علی‌رغم اینکه قذافی در دهه آخر حکومت خود سیاست خارجی تعامل‌گرا و مشارکت‌داوطلبانه با غرب را در پیش گرفت اما در پی آغاز خیزش مردمی، کشورهای غربی در قالب سازمان ناتو به دخالت نظامی در این کشور علیه قذافی مبادرت کردند؟ فرضیه اصلی این تحقیق نیز عبارت از این است که عدم تغییر در مبانی سیاست‌های داخلی و بنیان‌های ایدئولوژیک حکومت لیبی موجب شده بود که سیاست خارجی تنها در ظاهر به تغییر الگوهای رفتاری دیپلماتیک منجر شود. تداوم مواضع گذشته در کنار عدم تغییر در منابع سیاست خارجی لیبی مانع ایجاد اتحاد پایدار با غرب شده بود.

برای پاسخ به پرسش اصلی و در راستای بررسی فرضیه اصلی مطروحه، چارچوب نظری این پژوهش مبتنی بر استفاده از مدل پیش‌نظریه روزنا برای مطالعه و واکاوی سیاست خارجی لیبی در دوران قذافی از مقابله‌جویی تا مشارکت‌داوطلبانه با غرب خواهد بود.

اصول و مبانی سیاست خارجی لیبی

کشور لیبی پس از استقلال در سال ۱۹۵۴، کشوری محافظه‌کار در میان دولت‌های عربی به شمار می‌آمد که تمایلش در سیاست خارجی نزدیکی و همراهی با بلوک غرب بود. در سال‌های حکومت ملک ادریس (۱۹۵۴-۱۹۶۹م) روابط خارجی کشور لیبی با غرب هیچ‌گاه به تقابل نینجامید و حتی همکاری‌های دوجانبه با بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده در میانه دهه ۱۹۵۰ روند روبه‌افزایشی را دنبال می‌کرد، تا آنجا که یکی از دلایل اصلی و زمینه‌های کودتای نظامیان چپ‌گرا علیه حکومت پادشاهی ملک ادریس در سال ۱۹۶۹ را هم پیمانی با کشورهای غربی دانسته‌اند. موضوعی که در اعلامیه‌های شورای انقلابی لیبی پس از کودتا در مخالفت با وابستگی به بیگانگان بخوبی روشن و آشکار است. این اتحاد در جهت حفظ وضع موجود و از نوع اتحادهای تدافعی در حالی بوجود آمده بود که دولت‌های قوی‌تر مانند ایالات متحده و بریتانیا خود را متعهد به حفظ امنیت دولت ضعیف‌تر یعنی دولت پادشاهی لیبی می‌ساختند. از مهمترین دلایل وابستگی دولت لیبی به قدرت‌های غربی و ائتلاف با آنها، ضعف فزاینده داخلی و اقتصادی این کشور پس از استقلال بود (Yahia, 2006: 48). در شرایطی که منابع نفتی لیبی مورد اکتشاف و بهره‌برداری قرار نگرفته بود و این کشور تازه استقلال یافته از نظر منابع اقتصادی داخلی بسیار ضعیف و آسیب‌پذیر بود، کمک‌های خارجی مهمترین بخش از درآمدهای دولت به حساب می‌آمد. همچنین موقعیت استراتژیک پایگاه هیلز و سواحل سرتینیکا در حوزه دریای مدیترانه در زمان جنگ سرد، ایالات متحده و بریتانیا را نیازمند حضور در این مناطق برای کنترل داشتن بر جنوب اروپا می‌ساخت. بر این اساس حضور ایالات متحده و بریتانیا در لیبی حتی در سال‌های پس از کشف منابع نفتی و بدست آوردن سرمایه مناسب توسط دولت لیبی، همچنان در این کشور ادامه داشت.

تغییرات ساختاری داخلی متأثر از کودتای ۱۹۶۹، لیبی را از کشوری محافظه‌کار و متحد غرب به کشوری تقابل‌جو با غرب و تجدیدنظرطلب در روابط بین‌الملل تبدیل کرد. با کودتای نظامیان، لیبی بر خلاف گذشته به کشوری انقلابی و پیشرو در حمایت از جنبش‌های ملی‌گرا در خاورمیانه تبدیل شد که آرمان‌نهایی خود را در اتحاد کشورهای مسلمان علیه سلطه امپریالیسم غرب می‌دید. با توجه به اعلامیه‌های شورای انقلاب پس از

کودتا و همچنین جهت‌گیری‌های سرهنگ قذافی بعنوان رهبر لیبی، می‌توان اصول سیاست خارجی انقلابی این کشور را مبتنی بر اصول سه‌گانه ذیل دانست:

الف- اصل استقلال‌طلبی و قطع وابستگی به بیگانگان

تأکید بر استقلال بویژه در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی، واکنش معناداری نسبت به نزدیکی حکومت ملک ادریس با قدرت‌های غربی بود. انقلابیون معتقد بودند که کشورشان بدلیل هم‌پیمانی و ائتلاف با قدرت‌های غربی فاقد استقلال عمل در مسائل بین‌المللی از جمله حمایت از اعراب در مسئله فلسطین می‌باشد و همچنین حضور مستشاران نظامی و اقتصادی در لیبی در عمل این کشور را به کشوری وابسته تبدیل ساخته است که بدلیل وجود فساد اقتصادی در آن، سرمایه‌ها و درآمدهای حاصل از فروش نفت به هدر می‌رود. تأکید بر استقلال موجب شده بود که قذافی با استفاده از اهرم نفت، سعی کند تا لیبی را بعنوان کشور قدرتمند تولیدکننده انرژی در جهان معرفی کند که مستقل از قدرت‌های جهانی عمل می‌کند (Stottlemire, 2012: 187). اصل استقلال‌طلبی باعث شد تا سرهنگ قذافی سیاست خارجی لیبی را در راستای عدم تعهد و عدم وابستگی به قدرت‌های بزرگ ترسیم کند. البته این هدف نتوانست در مرحله عمل اجرایی شود زیرا نزدیکی دولت لیبی در دهه ۱۹۸۰ به اتحاد شوروی، سیاست خارجی عدم تعهد را دچار تردید نمود و انتقادات تند حکومت این کشور نسبت به قدرت‌های غربی نوعی از تجدیدنظرطلبی را در سیاست خارجی لیبی به نمایش می‌گذاشت.

ب- مبارزه با اهداف امپریالیستی و حمایت از جنبش‌های آزادیبخش

در اعلامیه‌ای که شورای انقلاب در دسامبر ۱۹۶۹ منتشر کرد، دولت انقلابی لیبی کشورش را بخشی از ملت عرب می‌دانست که بدنبال تحقق سوسیالیسم واقعی بر مبنای عدالت اجتماعی در اسلام است و بر این اساس هرگونه استثمار و بهره‌کشی داخلی و خارجی را در لیبی نفی و با امپریالیسم در جهان عرب، آفریقا، آسیا و امریکای لاتین مبارزه خواهد کرد (Metz, 1987: 113). این اصل شکل‌دهنده حمایت‌های مادی و معنوی دولت لیبی از جنبش‌های ملی‌گرا، انقلابی و ضد سلطنتی بشمار می‌آمد و متأثر از اندیشه‌ها و آرای سیاسی جمال عبدالناصر رهبر چپ‌گرای مصر بود. پیگیری این موضوع در سیاست خارجی لیبی در موارد بسیاری باعث تنش در روابط سیاسی این کشور در

منطقه مانند رابطه با چاد، اریتره و اوگاندا بخاطر حمایت از شورشیان مسلح در این کشورها و حتی در سطح بین‌الملل مانند بریتانیا بخاطر حمایت سرهنگ قذافی از جمهوریخواهان ایرلند شمالی گردید. همچنین پشتیبانی و حمایت همه‌جانبه مادی و معنوی دولت قذافی از فلسطینی‌ها در مقابل اسرائیل که یکی از ابعاد اصلی سیاست خارجی لیبی به شمار می‌رفت، بر اساس اصل مبارزه با امپریالیسم در سیاست خارجی این کشور انقلابی بود. اهمیت این اصل در سیاست خارجی انقلابی لیبی بدلیل عدم همراهی ملک ادریس با اعراب در جنگ ۱۹۶۷ بود که به شکست اعراب از اسرائیل منجر شده بود و نظامیان با انجام کودتای ضدسلطنتی بدنبال مشارکت فعالانه لیبی در تحولات آینده فلسطین به عنوان بخشی از سرزمین اسلامی بودند. پیگیری اصل حمایت از جنبش‌های آزادیبخش در سیاست خارجی لیبی در حالی بود که در بیشتر موارد این جنبش‌ها و گروه‌های مسلح از جانب کشورهای غربی به عنوان گروه‌های تروریستی شناخته می‌شدند و همین مسئله باعث بروز اتهامات دامنه‌دار و طولانی‌مدت به حکومت سرهنگ قذافی با عنوان حمایت از تروریسم بین‌المللی می‌گردید. این اصل باعث شد تا در همان ماه‌های نخست پس از کودتا، دولت لیبی خواهان تخلیه پایگاه‌های نظامی بریتانیایی و آمریکایی در لیبی و عقب‌نشینی نیروهای خارجی از این پایگاه‌ها شود و روابط سیاسی لیبی با کشورهای اروپایی و غربی در بیشتر موارد بجای همکاری به سمت تقابل و اختلاف روزافزون کشیده شود.

پ- بهره‌گیری از ظرفیت‌های کشورهای جهان سوم و تلاش برای تشکیل بلوک قدرتمندی از این کشورها در مقابل قدرت‌های شرقی و غربی با محوریت لیبی

به همین دلیل بود که حکومت انقلابی لیبی در مرحله نخست تلاش خود را بر دستیابی به اتحاد فراگیر در جهان عرب متمرکز نمود و بعد از آنکه پس از دو دهه با وجود تلاش‌های فراوان، سرهنگ قذافی نتوانست به اهداف خود در اتحاد اعراب دست یابد، دولت لیبی حوزه فعالیت خود را بجای اتحاد در جهان عرب بر دستیابی به اتحاد فراگیر در افریقا قرار داد و توانست بعنوان دولتی تأثیرگذار در مسائل مربوط به منطقه افریقا به ایفای نقش پردازد. در حقیقت می‌توان سیاست خارجی انقلابی لیبی را در نزدیکی به

کشورهای خاورمیانه و سپس افریقا، برگرفته از نظریه سیاسی جهان سوم سرهنگ قذافی در کتاب تألیفی‌اش بنام کتاب سبز (الکتاب الأخضر) دانست. نظریه‌ای که به نقش آفرینی و استقلال قدرت‌های متحد خارج از بلوک شرق و غرب تاکید دارد. در نگاه قذافی، افزایش قدرت و توانایی‌های لیبی از طریق اتحاد با کشورهای عربی و سپس کشورهای آفریقایی بجای هم‌پیمانی با اتحاد شوروی و ایالات متحده می‌توانست همراه با توسعه نفوذ این کشور در منطقه، اهداف ایدئولوژیک انقلاب لیبی را برآورده و سوسیالیسم اجتماعی و اسلامی مورد نظر انقلاب لیبی را محقق سازد (Qaddafi, 1987: 40).

همچنین اصول سیاست خارجی لیبی در دوران قذافی را می‌توان بر اساس تفکرات ایدئولوژیک دینی و سوسیالیستی شناخت که وی در کتاب سبز با ترسیم جامعه آرمانی و بدون دولت، مورد بحث قرار داده است (Joffé, 2010: 5). رونالد بروس جان از کارشناسان مطرح مسائل لیبی نیز، سیاست خارجی این کشور را در زمان قذافی با توجه به ویژگی ضدامپریالیسمی و ناسیونالیسم عربی موجود در آن به عنوان سیاست خارجی ایدئولوژیک و تهاجمی معرفی می‌کند (John, 1987: 143-155). همزمان با بروس جان، ویلیام زارتمن نیز سیاست خارجی لیبی را با وجود دارا بودن نوعی پراگماتیسم ذاتی در آن، اما دارای بیشترین وجه ضدغربی و ضد وضعیت موجود نظام بین‌الملل می‌داند (Zartman, 1983: 183). با توجه به اهداف انقلابی سیاست خارجی لیبی پس از کودتا بر مبنای اصول ذکر شده و همچنین توجه به نظریه‌های کارشناسان، می‌توان سیاست خارجی لیبی را از سال ۱۹۶۹ به بعد بعنوان سیاست خارجی تهاجمی با رویکرد تجدیدنظرطلبانه مورد ارزیابی قرار داد.

در ارتباط با پیگیری اهداف تجدیدنظرطلبانه در سیاست خارجی انقلابی لیبی می‌توان دلایل گوناگونی را مورد بررسی قرار داد. به طور کلی در نگاه تئوریک، کشورهایی که به دلایل ایدئولوژیک یا در راستای جبران ناکامی‌های گذشته اهداف تجدیدنظرطلبانه را دنبال می‌کنند، دنبال دگرگونی در ساختارها و الگوهای رفتاری نظام بین‌الملل از طریق شرکت در اتحادها و ائتلاف‌های جدید می‌باشند (قوام، ۱۳۸۵: ۱۲۱). در مورد لیبی نیز، هم دلایل ایدئولوژیک و هم جبران ناکامی‌های گذشته عمده‌ترین مبنای پیگیری رویکرد

-
1. Ronald Bruce St. John
 2. Ira William Zartman

تجدیدنظرطلبی نسبت به نظام بین‌الملل در سیاست خارجی این کشور پس از کودتا به حساب می‌آید. دلایل ایدئولوژیک انقلاب لیبی متأثر از اندیشه‌های انقلابی چپ و پان‌عربیسم جمال عبدالناصر، توانست سیاست خارجی آن را سیاستی چپ‌گرا و مخالف با امپریالیسم غرب از طریق مقابله با کشورهای غربی سازد. همچنین جبران ناکامی‌های گذشته به عنوان یکی دیگر از دلایل پیگیری سیاست خارجی تجدیدنظرطلبانه لیبی متأثر از شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ و عدم پشتیبانی مناسب حکومت ملک ادریس از جبهه اعراب در این جنگ بود. این مسئله باعث سرخوردگی و خشم بسیاری از مخالفان حکومت ملک ادریس گردید و مبنای مهمی شد تا پس از کودتا، سیاست خارجی لیبی با هدف مقابله و شکست اسرائیل در جهت اتحاد کشورهای عربی متمرکز گردد و با نگاهی تقابلی‌جوینانه نسبت به دولت‌های غیرهمسو، نوعی سیاست خارجی تهاجمی و تجدیدنظرطلبانه را به نمایش گذارد.

تحلیل تئوریک سیاست خارجی تهاجمی

بیشترین بررسی و نقد سیاست خارجی تهاجمی و اهداف تجدیدنظرطلبانه را می‌توان در نظریه‌های سیاسی واقع‌گرایان مشاهده کرد. با وجود آنکه واقع‌گرایی را بدلیل تأکید دو چندانیش بر نقش ساختار در روابط بین‌الملل و بررسی رفتار جمعی کشورها به جای بررسی مجزای رفتار هر کشور، در نگاه کلی رویکردی ضعیف و ناتوان در تحلیل سیاست خارجی کشورها دانسته‌اند (Kurian, 2011: 602)، در عین حال نمی‌توان سیاست خارجی تهاجمی را بدون انتقادات واقع‌گرایان به آن، مورد بررسی قرار داد. پیگیری اهداف تجدیدنظرطلب در سیاست خارجی تهاجمی بطور کامل در مقابل رویکردی است که در روابط بین‌الملل واقع‌گرایان به حفظ ساختاری آن علاقه نشان می‌دهند. حتی نواقعی‌گرایانی که علاوه بر ساختار بین‌المللی، رفتار هر کشور را نیز مورد تأکید قرار می‌دهند، پیگیری سیاست خارجی تهاجمی را برای کشورها بی‌سرانجام دانسته‌اند. نگاه نواقعی‌گرایانی مانند والتز به سیاست خارجی تهاجمی، نگاهی انتقادی و ناکارآمدگونه است. نواقعی‌گرایان تداوم سیاست خارجی تهاجمی را برای دولت‌ها نه تنها برآورده‌کننده اهداف مورد نظر نمی‌دانند بلکه استمرار آن را باعث از دست رفتن موقعیت مطلوب برای یک دولت می‌دانند (Walt, 1998: 2). البته در تقسیم‌بندی‌های

جزئی تر از نواقع گرای، با وجود آنکه واقع گرایان تدافعی رفتار تهاجمی در سیاست خارجی کشورها را غیرطبیعی و استثنا می دانند، در مقابل واقع گرایان تهاجم محور، سیاست خارجی تهاجمی را با توجه به الزامات تحمیلی ساختار بین الملل به نسبت پذیرفتنی و نوعی رفتار عادی توسط کشورها تلقی می کنند (Rose, 1998: 146).

با وجود انتقادات تند نظریه های واقع گرایی نسبت به سیاست خارجی تهاجمی بدلیل پیگیری اهداف تجدیدنظرطلبانه، اما نظریه های مارکسیستی بر سیاست خارجی تجدیدنظرطلبانه تأکید دارند. انتقادات بسیاری نسبت به تحلیل سیاست خارجی در چارچوب رویکردهای مارکسیستی وجود دارد. در واقع مشکل اساسی و بنیادین ایدئولوژی های مارکسیستی در تحلیل سیاست خارجی به معنای عام و سیاست خارجی لیبی بصورت خاص، تمرکز صرف این نوع رویکردها بر رابطه طبقات در درون جوامع است. این مسئله باعث می شود تا تحلیل های مارکسیستی بیشتر توضیح دهنده وضعیت داخلی باشند تا اینکه بتوانند تأثیرات الزامات ساختاری نظام بین الملل را بر سیاست خارجی کشورها تبیین کنند. در حقیقت «رویکرد مارکسیستی به جدایی محیط داخلی کشورها و محیط بین المللی نظام بین الملل توجهی ندارد» (قوام، ۱۳۸۶: ۱۱۰). مسئله ای که باعث می شود تأثیرات عناصر و شاخصه های فردی و ویژگی رهبران سیاسی در تحلیل سیاست خارجی نادیده گرفته شود، در صورتی که سیاست خارجی لیبی تا اندازه زیادی سیاسی متکی به نقش فردی و رهبر انقلاب می باشد. علی رغم آنکه سیاست خارجی لیبی را از نظر محتوایی بدلیل انتقادات و حملات تندی که علیه دولت های غربی به عنوان رهبران جهان سرمایه داری وارد می ساخت و نظام بین الملل را نظامی ناعادلانه می دانست که بدنبال تعمیم عدالت اجتماعی در آن بود، می توان دارای اشتراکاتی با اندیشه های چپ دانست اما در تقسیم بندی های نظری در قالب مارکسیسم قرار نمی گیرد. این در حالی است که انقلاب لیبی از نوع انقلاب های سوسیالیسم عربی به حساب می آمد و سرهنگ قذافی بدنبال ارائه نوعی تفسیر خاص از سوسیالیسم در قالب سوسیالیسم اسلامی بود. با این وجود سرهنگ قذافی به عنوان تصمیم گیرنده و ترسیم کننده اصلی در مسیر سیاست خارجی کشورش، ایدئولوژی های کمونیستی را رد می کرد و حتی انتقاداتش نسبت به کمونیسم در بیشتر مواقع با استقبال دولت های اروپایی روبه رو می شد.

با عنایت به موارد پیش گفته، نظریه‌های کلانی مانند واقعگرایی و مارکسیسم نمی‌توانند به تحلیل و تبیین سیاست خارجی لیبی مبادرت کنند. لذا با توجه به ویژگی ایدئولوژیک سیاست خارجی این کشور و اهمیت نقش فرد در تدوین و اجرای آن، نیازمند نوعی تحلیل خواهیم بود که در آن علاوه بر در نظر داشتن الزامات ساختاری نظام بین‌الملل، ورودی‌های ناشی از نقش مراجع داخلی نیز مورد توجه گیرد.

هرچند به نظر می‌رسد که رهیافت‌های فکری نظریه‌پردازان تصمیم‌گیری با توجه به اهمیت و تأکیدی که نسبت به تأثیر دروندادهای داخلی بر فرایند تصمیم‌سازان سیاست خارجی دارند می‌تواند مورد توجه واقع شود، اما ضعف اساسی این گروه از نظریه‌ها تأکید بیش از حد بر خردگرایی و محاسبات منطقی رهبران سیاسی می‌باشد که در عمل نمی‌تواند همیشه با واقعیات سازگار باشد (سیف‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۰۳). همچنین نظریات تصمیم‌گیری بدلیل نادیده گرفتن محیط عملیاتی خارجی در شکل‌گیری سیاست خارجی، مرجع مناسب و کاملی برای تحلیل سیاست خارجی نمی‌باشند، زیرا که شکل‌گیری سیاست خارجی در واقع ناشی از ترکیب و تاثیرگذاری عوامل خاص در محیط داخلی و خارجی خواهد بود. لذا الگوهای نظری که صرفاً در گروه نظریات سطح تحلیل خرد قرار می‌گیرند، نمی‌توانند در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی یک کشور بصورت جامع و همه‌جانبه مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

با توجه به مشکل تقلیل‌گرایی در هر دو گروه از نظریه‌های خرد و کلان، تلاش بیشتر کارشناسان سیاست خارجی در سال‌های اخیر، تحلیل از منظر سطوح بینابینی و ترکیبی بوده است تا از این منظر بتوانند سیاست خارجی را بصورت واقع‌بینانه‌تری مورد شناخت و ارزیابی قرار دهند. بدین منظور فرارفتارگرایی به عنوان حوزه نظری جدید شامل نظریات تلفیقی که سطوح خرد و کلان را با هم مورد تبیین قرار می‌دهد، به نظر برای تحلیل سیاست خارجی مناسب‌تر و قابل‌اتکاتر می‌باشد. بدین منظور در جهت تحلیل سیاست خارجی تهاجمی کشور لیبی، الگوهای تحلیلی در حوزه فرارفتارگرایی مورد توجه قرار خواهد گرفت تا بتوان هم تأثیرات داخلی و فردی را در سیاست خارجی لیبی مورد ارزیابی قرار داد و هم الزامات ساختاری نظام بین‌الملل را نیز در نظر گرفت. در حوزه نظریه‌های فرارفتاری جهت تحلیل سیاست خارجی باوجود الگوها و نظام‌های گوناگون تحلیلی، جیمز روزنا، طرح به نسبت فراگیری را برای تجزیه سیاست خارجی ارائه نموده

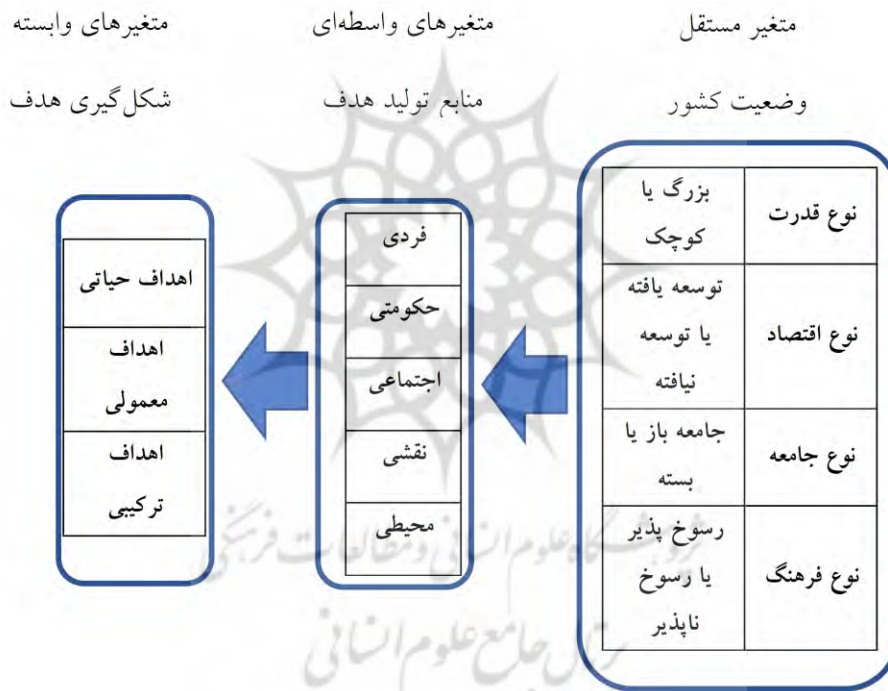
است که سعی بر لحاظ کردن واقع‌بینانه‌تر شکل‌گیری سیاست خارجی دارد. طرح تحلیلی روزنا در حقیقت تکمیل و گسترش نظریه تصمیم‌گیری اسنایدر است که بر خلاف نظریه اسنایدر تنها به نقش تصمیم‌گیرندگان در سیاست خارجی توجه ندارد بلکه در کنار مولفه‌های خرد تحلیلی، شاخصه‌های کلان سیستمی را نیز در نظر می‌گیرد (Starr, 1998: 5). در واقع روزنا در جهت تحلیل سیاست خارجی، مولفه‌های داخلی و خرد را در کنار شاخصه‌های کلان نظام بین‌الملل مورد لحاظ قرار می‌دهد.

چارچوب تحلیلی روزنا دارای دو مدل متوالی است. در مدل نخست؛ با نام پیش‌نظریه روزنا تقسیم‌بندی مفصلی از موقعیت کشورها از نظر نوع قدرت، اقتصاد، جامعه و فرهنگ به عمل می‌آید و سپس با توجه به موقعیت هر کشور، نوع اهداف و سیاست خارجی نیز مشخص می‌شود.^۱ در مدل دوم با نام مدل پیوستگی روزنا، پیوستگی دو سطح تحلیل را در نظر گرفته و به بحث درباره اتصال مبادلات در دو حوزه داخلی و خارجی سیاست خارجی می‌پردازد. با وجود آنکه روزنا هدف خود را از تدوین مدل پیوستگی، تکمیل مدل پیش‌نظریه اعلام کرد اما در واقع مدل اول یا مدل پیش‌نظریه، شکل‌گیری چارچوب کلی سیاست خارجی کشورها را توضیح می‌دهد و مدل دوم یا مدل پیوستگی، نوع جهت‌گیری‌های مقطعی در سیاست خارجی را تبیین می‌کند.

بر اساس مدل پیش‌نظریه، کشورها بر اساس قدرت به کشورهای بزرگ و کوچک تقسیم‌بندی می‌شوند. هر کدام از این کشورها ممکن است دارای اقتصاد پیشرفته یا عقب‌افتاده، جامعه باز یا بسته و فرهنگ رسوخ‌پذیر یا رسوخ‌ناپذیر باشند. منظور از رسوخ‌پذیری فرهنگ در این مدل، انعطاف‌پذیری یک جامعه در قبال مسائل و موضوعاتی است که ممکن است برای کشورها بصورت طبیعی یا غیرقابل پیش‌بینی بوجود آید. جامعه‌ای که دارای فرهنگ رسوخ‌پذیر باشد از نظر تخصیص مشارکت‌ها و جلب حمایت شهروندان برای اهداف اجتماعی و همگانی در وضعیت مطلوبی قرار دارد (Starr, 1988: 7). روزنا سپس اهداف سیاست خارجی کشورها را نیز به اهداف حیثیتی با بیشترین اهمیت و فوریت و بصورت غیرقابل مذاکره و اغماض، اهداف مادی با اهمیت کمتر و قابل معامله و مذاکره و دیگر اهداف ترکیبی دسته‌بندی می‌کند که نوع رفتار

1. Decision Making - Structural and systemic factors: [http:// www.americanforeignrelations.com/A-D/ Decision- Making-Structural-and-systemic-factors.html](http://www.americanforeignrelations.com/A-D/Decision-Making-Structural-and-systemic-factors.html).

دولت‌ها نیز در پیگیری این اهداف با توجه به میزان اهمیت‌شان متغیر خواهد بود. همچنین روزنا در مدل پیش‌نظریه نگاهی بنیادین به سیاست خارجی دارد و شکل‌گیری اهداف در سیاست خارجی را به عنوان متغیر وابسته‌ای می‌داند که تحت تأثیر متغیرهای مستقل مانند نوع قدرت، نوع اقتصاد، نوع جامعه و نوع فرهنگ می‌باشد. علاوه بر متغیر مستقل و وابسته، مدل پیش‌نظریه روزنا دارای متغیر واسطه‌ای نیز می‌باشد. متغیر واسطه‌ای، منبع تولید اهداف در سیاست خارجی شامل منابع فردی، اجتماعی، حکومتی، نقشی و محیطی به شمار می‌رود. شکل‌گیری سیاست خارجی را بر اساس مدل پیش‌نظریه روزنا بصورت نمودار ذیل می‌توان ترسیم نمود:



در کشورهای بزرگ و دارای اقتصاد پیشرفته، جامعه باز و با فرهنگ رسوخ‌پذیر، اهداف حیاتی تحت تأثیر ساختار عقلانی تقسیم نقش‌ها و اهداف مادی تحت تأثیر گرایش‌های غالب در افکار اجتماعی شکل می‌گیرند. هرچه قدرت یک کشور کمتر و از نظر شاخصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز ضعیف‌تر باشد، به تبع نقش ساختارهای عقلانی نهادمند، کمتر و اهداف؛ بیشتر متأثر از گرایش‌های فردی رهبران یا

الزامات محیطی و ساختاری خواهد بود که با توجه به ضعف قدرت، خود را بر کشور ضعیف تحمیل می‌کنند.

با توجه به تقسیم‌بندی روزنا از نوع کشورها، می‌توان لیبی را با روی کار آمدن سرهنگ قذافی به عنوان کشوری از لحاظ قدرت کوچک و دارای اقتصاد غیرپیشرفته، جامعه بسته و فرهنگ رسوخ ناپذیر دانست. از نظر قدرت، لیبی یکی از کشورهای جهان سوم به شمار می‌رفت که توانایی‌اش برای ایفای نقش مستقل و تأثیرگذاری بسیار محدود و تحولاتش بیشتر تابعی از تحولات بین‌المللی بود. یکی از دلایل قدرت‌یابی افسران چپ در لیبی برای انجام کودتا، گسترش و تقویت افکار سوسیالیسم عربی در خاورمیانه و روی کار آمدن جمال عبدالناصر در مصر بود. موضوعی که به خوبی گویای تأثیرپذیری لیبی از تحولات منطقه‌ای است. با وجود آن که اقتصاد لیبی از نظر درآمدی بدلیل وجود نفت وضعیت مطلوبی داشت، اما با توجه به آسیب‌پذیری بالقوه اقتصادی بدلیل تک‌محصولی بودن این کشور و وجود دولت رانتیر بعنوان اقتصادی عقب مانده و غیر پیشرفته شناخته می‌شد. افزون بر این، وقوع کودتای گروهی از افسران چپ و تأسیس حکومت انقلابی لیبی به رهبری دائمی سرهنگ قذافی و عدم وجود گردش آزاد نخبگان، همگی حاکی از وجود جامعه سیاسی بسته و اقتدارگرا بود که نمی‌توانست دارای قدرت انطباق و انعطاف‌پذیری با پیشامد تحولات جدید و تغییرات جاری در نظام بین‌الملل باشد. نوعی انعطاف‌ناپذیری و سرسختی که بخشی از ویژگی‌های بارز جوامع ایدئولوژیک و جزمی‌گرا به شمار می‌رود و روزنا آن را به رسوخ‌ناپذیری واحد سیاسی مربوط می‌داند.

از طرف دیگر اهداف کلی سیاست خارجی لیبی را با توجه یکسانی منبع تولید اهداف حیاتی و معمولی در مدل تئوریک پیش‌نظریه روزنا می‌توان شامل اهدافی دانست که به عنوان اهدافی کلی، راهنمای عمل سیاست خارجی لیبی در سال‌های پس از انقلاب واقع شد. برتری قوانین اسلامی، اتحاد اعراب، حذف اسرائیل، حمایت از فلسطین، حذف حضور بیگانگان بویژه مستشاران غربی در کشور، نفوذ در خاورمیانه و حمایت از سایر جنبش‌های آزادی‌خواه در جهان، اهداف مشخصی می‌باشد که در سیاست خارجی دولت انقلابی پس از سال ۱۹۶۹ دنبال شدند. این اهداف به عنوان متغیرهای وابسته، خود متأثر از متغیرهای واسطه‌ای بودند که توانستند سیاست خارجی لیبی را در دوران انقلاب شکل

دهند لذا منابع تولید و شکل‌گیری سیاست خارجی لیبی را به عنوان متغیرهای واسطه‌ای می‌توان به ترتیب اهمیت و اولویت شامل منابع ذیل دانست:

منبع فردی، بعنوان مهمترین و اصلی‌ترین منبع شکل‌گیری سیاست خارجی لیبی به شمار می‌رود تا آنجا که می‌توان سیاست خارجی لیبی را سیاستی متکی به نقش فردی رهبر انقلاب، سرهنگ قذافی، دانست. اهمیت نقش فردی رهبر انقلاب در شکل‌دهی به سیاست خارجی لیبی تا اندازه زیادی بر اساس جایگاه کاریزماتیک سرهنگ قذافی بعنوان رهبر انقلاب می‌باشد. اندرسون، رابینسون و هینوش از کارشناسان مسائل لیبی، شخصیت کاریزماتیک سرهنگ قذافی را در کشورش بسیار قابل توجه دانسته‌اند (Stottlemire, 179: 2012). این ویژگی کاریزمایی در بسیاری از موارد، قذافی را متمایل به ایفای نقش رهبری اعراب می‌نمود. علاقه شخصی سرهنگ قذافی به ایفای نقش محوری لیبی در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی، نشان از نارضایتی دولت انقلابی لیبی از جایگاه این کشور در سال‌های پیش از کودتا بود و بر این اساس سرهنگ قذافی رهبر انقلاب همواره تلاش خود را بر انکار سازوکارهای معمول در نظام بین‌الملل قرار می‌داد. همچنین نقد امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی و ارائه راه کارهای ویژه‌ای برای اتحاد در جهان عرب در نخستین سخنرانی‌های سرهنگ قذافی همگی حاکی از عدم مقبولیت ساختار حاکم بر روابط منطقه‌ای و نظام بین‌الملل در نگاه رهبر انقلاب لیبی است (St. John, 2006: 79). حتی بعضی از کارشناسان شکل‌گیری ابعاد اصلی و اساسی سیاست خارجی لیبی را با توجه به چارچوب اعتقادات شخصی سرهنگ قذافی که در سخنرانی‌های وی در حدفاصل سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۵ بیان گردید، تحلیل می‌کنند (Stottlemire, 2012: 182). الگوی فکری جمال عبدالناصر مهمترین تأثیر را در شکل‌گیری اندیشه انقلابی سرهنگ قذافی و سیاست خارجی انقلابی لیبی داشت و بر این اساس با توجه به جایگاه سرهنگ قذافی به عنوان اصلی‌ترین منبع تدوین و هدایت سیاست خارجی لیبی و نوع نگاه انتقادی وی نسبت به نظام بین‌الملل، این مسئله باعث شد تا وجه شاخص سیاست خارجی لیبی در راستای نارضایتی از وضع موجود و تلاش برای تجدیدنظرطلبی در نظام حاکم بر روابط بین‌الملل قرار گیرد (Anderson, 1999: 77).

با توجه به مدل پیش‌نظریه؛ منبع محیطی، دومین منبع شکل‌گیری اهداف حیاتی و پرستیژی لیبی به حساب می‌آید. منبع محیطی اشاره به الزامات و بسترهای محیطی است

که خود را بر کشور ضعیف تحمیل می‌کند و این نوع کشورها بدلیل ضعف قدرت، خود را ملزم به پیگیری اهداف ناشی از الزامات محیطی می‌دانند. عدم وجود امنیت از مهمترین محدودیت‌های ساختاری و محیطی در لیبی بود. این امر موجب شد تا سیاست خارجی لیبی به سمت اهداف تجدیدنظرطلبانه گرایش پیدا کند. امنیت ساختاری در یک کشور می‌تواند متأثر از عوامل ساختاری نظام بین‌الملل مانند شکل آرایش قدرت، نوع ارتباط قدرت‌های جهانی و نوع اتحادها و ائتلاف‌های بین‌المللی در منطقه یا متأثر از عوامل داخلی مانند عوامل انسانی از جمله کمیت و کیفیت جمعیت، روحیات و ویژگی‌های ملی و یکپارچگی اجتماعی، عوامل سیاسی مانند شکل حکومت، ثبات سیاسی و همچنین عوامل اقتصادی، عوامل جغرافیایی و عوامل نظامی باشد (قوام، ۱۳۸۵: ۷۵-۹۵). به هر میزان یک کشور به لحاظ عوامل مذکور دارای وضعیت مناسبی باشد، به همان میزان نیز دارای امنیت ساختاری بیشتری خواهد بود. بر این اساس وقتی که کشورها از امنیت ساختاری مطلوب و موردنظر خویش برخوردار باشند، سیاست خارجی حفظ وضع موجود و محافظه‌کارانه را دنبال خواهند کرد و به عکس هر زمان رهبران سیاسی در یک کشور احساس کنند که فاقد امنیت ساختاری مناسب و مطلوب می‌باشند، در جهت کسب امنیت بیشتر و افزایش امنیت ساختاری کشورشان، سیاست خارجی تجدیدنظرطلبانه را با هدف تغییر وضع موجود پیگیری خواهند نمود. در ارتباط با کشور لیبی پس از کودتا نیز با توجه به عواملی که می‌تواند تعیین‌کننده امنیت ساختاری باشد، می‌توان به این نتیجه رسید که این کشور در دهه ۱۹۷۰ و حتی پس از آن فاقد زمینه‌های کافی و مناسب برای امنیت ساختاری مطلوب بوده است. نظام بین‌الملل در زمان انقلاب لیبی، نظام دوقطبی منعطف به شمار می‌آید که هر چند در این نظام فعالیت کشورهای غیرمتعهد پذیرفته می‌شود، اما کشورهای غیرمتعهد بدلیل عدم ائتلاف استراتژیک با دو قدرت برتر بین‌المللی، مجبور به پذیرش محدودیت‌های رفتاری در جهت‌گیری‌های خود در قبال مسائل بین‌المللی می‌باشند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۴۶). کشور لیبی که در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به عنوان کشوری غیرمتعهد خود را معرفی می‌کرد به ناچار مجبور به پذیرش محدودیت‌های رفتاری خاص در سیاست خارجی خود بود و عدم پذیرش اتحاد استراتژیک با بلوک شرق یا غرب در نظام بین‌الملل، محدودیت‌های ناشی از محیط را بر سیاست خارجی این کشور تحمیل می‌کرد و باعث می‌شد تا لیبی نتواند به اتحاد استراتژیک با کشورهای

قدرتمندتر در راستای افزایش امنیت خود دست پیدا کند. همچنین علاوه بر عوامل ساختاری نظام بین‌الملل که محدودیت‌های محیطی خاصی را بر شکل‌گیری سیاست خارجی لیبی اعمال می‌نمود، عوامل انسانی و عوامل طبیعی یا جغرافیایی نیز محدودیت‌های محیطی بیشتری را بر امنیت ساختاری لیبی وارد می‌ساخت که به تبع آسیب‌پذیری بیشتر لیبی را بدنبال داشت.

پس از الزامات محیطی، متغیرهای نقشی سومین منبع شکل‌گیری سیاست خارجی لیبی بر اساس مدل پیش‌نظریه روزنا به شمار می‌روند. متغیرهای نقشی مرتبط با مفهوم نقش‌های ملی در یک کشور می‌باشد. به نظر می‌رسد منظور روزنا از متغیر نقش در شکل‌گیری سیاست خارجی، جایگاه نخبگان قدرت در این امر است. این متغیر هم می‌تواند شامل نقش‌های بروکراتیک ملی و رسمی باشد و هم نقش و جایگاه غیررسمی نخبگان بانفوذ در یک کشور را مورد توجه قرار دهد. متغیر نقش به عنوان منبع شکل‌گیری سیاست خارجی در جوامع پیشرفته بصورت نهادمند و بروکراتیک سهم قابل توجهی را در شکل‌گیری اهداف سیاست خارجی به عهده دارد و در جوامع کوچک و توسعه‌نیافته نقش‌ها هرچند بصورت ملی اما بیشتر مرتبط با نفوذ غیررسمی نخبگان می‌باشد تا جایگاه رسمی آنان. طی سال‌های حکومت انقلابی لیبی بویژه در دو دهه نخست، نقش‌های پرنفوذ نظامیانی که در قالب گروه افسران آزاد عملیات کودتای ضدسلطنتی را انجام داده بودند، مهمترین منبع شکل‌دهی به سیاست خارجی انقلابی لیبی به شمار می‌آمد. بیشترین نقش نظامیان انقلابی مرتبط با جایگاه شورای انقلابی لیبی بود که در همان روزهای نخست پس از انقلاب در کشور لیبی تشکیل شد. این شورا با عضویت فرماندهان ارتش و نظامیان نزدیک به سرهنگ قذافی بیشترین نقش را در راستای تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی بر عهده داشت. علاوه بر شورای انقلاب، بعضی از نظامیان بانفوذ بیشتر و همچنین نزدیکان غیرنظامی در قالب گروه مشاوران سرهنگ قذافی نقش تأثیرگذارتری را در شکل‌دهی به جهت‌گیری‌ها در سیاست خارجی لیبی بر عهده داشتند. وجود زمینه انقلابی و پیش‌زمینه ضدغربی در میان نخبگان نظامی و مشاوران سرهنگ قذافی که بیشترین اعضای آن پیش از کودتا از میان طبقه متوسط جامعه بودند، باعث شده بود تا سیاست خارجی لیبی نیز متأثر از نفوذ و نقش این گروه‌های پر قدرت، گرایشی تهاجمی و ضد وضع موجود را دنبال کند.

ساختار حکومتی چهارمین منبع شکل‌گیری سیاست خارجی تهاجمی لیبی به شمار می‌رود. کودتای ۱۹۶۹، درست یک دهه پس از کشف نفت در لیبی به وقوع پیوست. وقوع این کودتا در شرایطی که کشور لیبی دارای درآمدهای نفتی قابل توجهی بود، زمینه مناسبی را در جهت پیگیری افزایش توان و مدرن‌سازی تجهیزات نظامی توسط حکومت انقلابی فراهم می‌ساخت. از طرف دیگر بدلیل ماهیت ایدئولوژیک و ضدغربی حکومت انقلابی لیبی، دولت این کشور در همان سال‌های نخست حکومت انقلابی در راستای تقویت و توسعه نظامی این کشور، گرایش‌های بیشتری را به سوی قدرت‌های نظامی ضدغربی مانند اتحاد جماهیر شوروی یا قدرت‌های منطقه‌ای مانند مصر در زمان عبدالناصر از خود نشان داد، مسئله‌ای که نمی‌توانست بدون سیاست خارجی فعالانه و مواضع انتقادی و تقابلی جویانه در برابر کشورهای غربی همراه باشد. از طرف دیگر افزایش توان نظامی حکومت انقلابی، به دولت این کشور اجازه می‌داد تا بتواند آشکارا حمایت خود را از جنبش‌های ضدغربی و ملی‌گرا در جهان عرب و سایر مناطق جهان دنبال کند و با حمایت از این جنبش‌ها، اهداف انقلابی حکومت را در قالب آرمان‌های عدالت‌گستر انقلاب مشروعیت بخشد. در سال‌های پس از کودتا تلاش برای افزایش توان نظامی در لیبی در راستای تقویت مواضع حمایتی دولت از گروه‌های شورشی مسلح و ملی‌گرا در سراسر جهان تعبیر می‌شد که این حمایت‌ها تنها می‌توانست با پیگیری سیاست خارجی تهاجمی و ضدمحافظه‌کاری دنبال شود.

در نگاه کلی‌تر، نوع و ماهیت دولت در لیبی پس از استقلال را می‌توان عامل اقتدارگرایی طبیعی حکومت در این کشور دانست. تأسیس دولت در لیبی در همان ابتدای استقلال پس از جنگ جهانی دوم بر اساس کمک‌های دریافتی خارجی بجای مالیات مردم، باعث می‌گردید تا دولت اهداف اولیه‌اش را بجای رفع نیاز عمومی بر رفع نیاز خود و بنابراین افزایش قدرت حکومت در مقابل مردم تعریف کند و لذا در حرکتی آرام، شکلی اقتدارگرا را به خود بگیرد. حتی پس از کشف نفت نیز باز به همان دلیل عدم اتکای دولت به درآمدهای مردمی و اتکا به درآمد رانته نفت، دولت نمی‌توانست خود را در مقابل منابع داخلی پاسخگو ببیند و همچنان شکل‌گیری سیاست‌ها از جمله در حوزه روابط خارجی بر اساس نیازهای حکومت بود (Anderson, 1999: 70). لذا همان‌گونه که در دوره پادشاهی ملک ادریس نیاز دولت متمایل به غرب باعث

شکل‌گیری سیاست خارجی ائتلاف با غرب گردید، به همان صورت نیز پس از کودتا ساختار حکومت انقلابی باعث نیاز به شکل‌گیری سیاست خارجی تهاجمی در برابر غرب شد و حکومت سرهنگ قذافی را متمایل به پیگیری سیاست خارجی مقابله‌جویانه با غرب در نظام بین‌الملل ساخت.

اجتماع آخرین منبع شکل‌گیری اهداف در سیاست خارجی بر اساس مدل پیش‌نظریه به شمار می‌رود. در واقع روزنا بدلیل ماهیت غیردموکراتیک و اقتدارگرایانه جوامع کوچک توسعه نیافته، ورودی‌های ناشی از اجتماع را کم‌اثرترین منبع شکل‌گیری سیاست خارجی در این گونه جوامع می‌داند.

البته در مورد لیبی نمی‌توان این موضوع را نادیده گرفت که در سال‌های نخست انقلاب، پیگیری سیاست خارجی تهاجمی و ضدغربی تا اندازه قابل توجهی بخشی از خواست عمومی جامعه در مقابل انفعال‌گرایی حکومت پادشاهی پیشین بود و افکار عمومی جامعه انقلابی لیبی در سال‌های آغازین انقلاب یکی از بسترهای اصلی و اساسی سیاست خارجی تهاجمی این کشور به حساب می‌آید. اینکه چرا در سال‌های نخست انقلاب گرایش‌های ضدغربی افکار عمومی غالب به شمار می‌رفت، می‌تواند مرتبط با حضور قدرت‌های غربی در سال‌های پیش از کودتا در این کشور تفسیر شود. وجود پایگاه‌های نظامی آمریکایی و بریتانیایی در زمان ملک ادریس به همراه تبلیغات وسیع ضدغربی توسط دولت مصر به رهبری جمال عبدالناصر در شرایطی که لیبی با وجود درآمدهای نفتی با فقر گسترده مواجه بود، احساسات ضدغربی شدیدی را در لیبی بوجود آورد که این گرایش‌ها در جریان شکست اعراب از اسرائیل (۱۹۶۷) دو سال پیش از کودتا افزایش دوچندانی داشت. رشد و گسترش همین احساسات ضدغربی بود که توانست کودتای افسران چپ را با موفقیت و بدون خونریزی به نتیجه برساند و پیگیری مواضع ضدغربی را یکی از اصول بارز در سیاست خارجی لیبی سازد. با این وجود سیاست خارجی ضدغربی و تهاجمی بصورت متداوم و پایدار نتوانست حمایت عمومی جامعه را به همراه داشته باشد و طی دهه‌های بعد از کودتا افکار عمومی جامعه لیبی از سیاست خارجی ماجراجویانه و ضدغربی رهبر لیبی فاصله گرفت و وقوع اعتراضات ضد حکومتی گسترده در دانشگاه بنغازی در دهه ۱۹۸۰ که با سرکوب شدید همراه شد، نشان از نارضایتی افکار عمومی از سیاست خارجی ماجراجویانه حکومت قذافی داشت، تا

آنجا که در جریان تحولات سال ۲۰۱۱، بسیاری از مخالفان و معترضان ضدحکومتی، دخالت نظامی نیروهای ائتلاف غرب را در کشورشان مورد تأیید و پذیرش قرار دادند. بنابراین منبع اجتماعی سیاست خارجی لیبی تنها در سال‌های ابتدایی حکومت قذافی توانست به عنوان یکی از منابع اصلی شکل‌گیری سیاست خارجی نقش ایفا کند و در سال‌های بعد از کودتا بتدریج اهمیت و تأثیر افکار عمومی جامعه لیبی در شکل‌گیری سیاست خارجی به کمترین میزان ممکن کاهش یافت.

بنابراین با توجه به مدل پیش‌نظریه روزنامی می‌توان سیاست خارجی تهاجمی و مقابله‌جویانه لیبی را پس از کودتای سال ۱۹۶۹ و طی چهار دهه حکومت سرهنگ قذافی به ترتیب متأثر از منابع فردی و شخصیتی رهبر انقلاب، محذورات ساختاری محیط داخلی و خارجی، متغیرهای نقشی، ساختار و نوع حاکمیت و سرانجام در آخرین مرحله متأثر از منبع اجتماعی جامعه لیبی دانست. این منابع هر کدام با توجه به میزان اهمیت و تأثیرشان به ترتیب توانستند سیاست خارجی تهاجمی و تجدیدنظرطلبانه حکومت سرهنگ قذافی را در طول بیش از چهار دهه شکل دهند. با این حال سیاست خارجی تهاجمی لیبی در تمام سال‌های حکومت سرهنگ قذافی روند یکسان و بدون تغییری نداشت و در سال‌های آخر حکومت وی دچار تغییر و تحولاتی شد.

تحولات سیاست خارجی لیبی در دوران قذافی

هرچند سیاست خارجی لیبی در زمان قذافی را با توجه به ادله مطرح شده می‌توان بصورت کلی به عنوان سیاست خارجی تهاجمی و تجدیدنظرطلبانه مورد مطالعه قرار داد، اما این سیاست خارجی همواره دارای روندی بطور کامل یکسان نبوده است. سیاست خارجی لیبی را به ۲ دوره کلی می‌توان تقسیم کرد که در ادامه به آن اشاره می‌شود اما پیش از پرداختن به آن، توجه به این نکته ضروریست که تقسیم سیاست خارجی لیبی در زمان حکومت سرهنگ قذافی به هیچ روی به معنای دگرگونی و تغییر بنیادین سیاست خارجی تهاجمی این کشور نمی‌باشد، بلکه این امر بیشتر ناظر بر تحولات مقطعی و رویه‌های ظاهری است که دستگاه دیپلماسی لیبی آنها را دنبال نموده است.

الف - سیاست خارجی تهاجمی ایدئولوژیک (۱۹۶۹-۱۹۹۰)

آغاز حکومت سرهنگ قذافی در لیبی همزمان با اتهاماتی بود که غرب متوجه حکومت انقلابی لیبی نمود. این اتهامات ناشی از اعلامیه‌ها و جهت‌گیری‌هایی بود که طی آن دولت انقلابی لیبی به رهبری قذافی، هدف خود را مبارزه با امپریالیسم غرب و اتحاد در جهان اسلام برای نابودی اسرائیل اعلام می‌کردند. در سراسر دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، سرهنگ قذافی از جانب رهبران غربی به عنوان حامی اصلی گروه‌های شورشی و انقلابی مسلح شناخته می‌شد. آموزش نظامی اعضای جنبش‌های انقلابی فلسطین در خاک لیبی، حمایت مالی و پشتیبانی از شبه‌نظامیان چپ‌گرای لبنانی، حمایت از ارتش جمهوری خواه ایرلند شمالی، شورشیان مسلح فیلیپین و احزاب چپ افراطی در اروپا و ژاپن، از جمله اتهامات وارده از سوی غرب به حکومت لیبی بود. این مسئله شکاف سیاسی عمیقی را در همان سال‌های نخست انقلاب با کشورهای غربی بوجود آورد، اما همچنان روابط اقتصادی لیبی با کشورهای اروپایی تداوم داشت. بیشترین روابط لیبی در این دوران با کشورهای اروپایی بصورت همکاری نسبی بویژه در حوزه‌های اقتصادی و بازرگانی جریان داشت. علی‌رغم آنکه رژیم انقلابی لیبی در همان سال‌های ابتدایی انقلاب خواستار تعطیلی و تخلیه پایگاه‌های نظامی بریتانیا و ایالات متحده در خاک لیبی بود، اما از طرف دیگر گرایش‌های ضد کمونیستی قذافی تا حدود بسیاری اروپا را نسبت به تداوم روابط تجاری با رژیم انقلابی لیبی دلگرم می‌ساخت. اطمینان خاطر قدرت‌های غربی نسبت به گرایش‌های ضد کمونیستی دولت انقلابی لیبی بویژه در جریان حمایت سرهنگ قذافی از رئیس‌جمهور سودان، «نمیری»، در مقابل کودتای احزاب چپ در سودان در سال ۱۹۷۰ و همچنین پس از انتقادات تند و زیر سوال بردن مواضع سیاسی فیدل کاسترو به عنوان یکی از رهبران جنبش عدم تعهد در جریان کنفرانس الجزایر در سال ۱۹۷۳، باعث شده بود تا کشورهای اروپایی روابط خود را در تمام سال‌های دهه ۱۹۷۰ با رژیم انقلابی لیبی حفظ کنند و کمتر بدنبال مقابله با آن باشند. دولت انقلابی لیبی بیشتر تجهیزات نظامی و جنگی خود را در دهه ۱۹۷۰ از کشورهای اروپایی بویژه از فرانسه خریداری می‌کرد و روابط تجاری خود را با ایتالیا و بریتانیا گسترش بخشید. در این سال‌ها فقط در جریان تحریم نفتی اعراب علیه اسرائیل بود که رهبر لیبی نیز از این تحریم

حمایت کرد و به جمع تحریم کنندگان فروش نفت در سال ۱۹۷۳ پیوست، به جز این تا پایان دهه ۱۹۷۰ هرچند لیبی دارای روابط سیاسی گرم و نزدیک با اروپای غربی نبود؛ اما همچنان پیوندهای قابل توجهی را در حوزه‌های تجاری و اقتصادی با کشورهای اروپایی حفظ کرده بود. این روابط اقتصادی نزدیک با اروپای غربی در حالی بود که بسیاری از کشورهای غربی و بویژه ایالات متحده دولت لیبی را متهم به حمایت از گروه‌های تروریستی و شورش می‌کردند. همچنین در دهه نخست انقلاب، تمرکز سیاست خارجی لیبی در منطقه بر شکل‌دهی اتحادهای منطقه‌ای میان کشورهای عربی قرار داشت. در همان ماه‌های نخستین پس از کودتا، در اکتبر ۱۹۶۹، برگزاری نشست مشترکی میان رهبران مصر، لیبی و سودان با هدف دستیابی به آزادی، سوسیالیسم و اتحاد عربی با پیشگامی سرهنگ قذافی، نشان از عزم راسخ لیبی در پیگیری ناسیونالیسم عربی در سیاست خارجی بود.

از اوایل دهه ۱۹۸۰، بتدریج جهت‌گیری‌های ضدغربی در سیاست خارجی لیبی، آثار خود را بر این کشور نمایان ساخت و انتقادات غرب نسبت به سیاست خارجی لیبی بصورت جدی‌تری افزایش یافت. شروع موجی از ترورهای سیاسی مخالفان سرهنگ قذافی در اروپای غربی و همزمان ادعای رهبر لیبی مبنی بر لزوم پرداخت غرامت جنگ جهانی دوم توسط کشورهای اروپایی، روابط آنها را با لیبی در این سال‌ها دچار افت و خیز قابل توجه نمود. در سال ۱۹۸۴ شلیک گلوله از درون سفارت لیبی در لندن به سمت معترضان سیاست‌های قذافی منجر به قتل یک پلیس زن بریتانیایی شد و شش روز بعد دولت بریتانیا روابط خود را بطور کامل با دولت لیبی قطع کرد (Stottlemyre, 2011: 54). پیش از این در سال ۱۹۷۹، اشغال و آتش‌سوزی سفارت آمریکا در طرابلس متأثر از سقوط سفارت آمریکا در تهران، فصل جدیدی از خصومت‌ها میان لیبی و آمریکا را آغاز کرده و نقطه عطفی در افزایش تنش‌ها میان دو کشور شده بود. پس از این حوادث، دولت لیبی در فهرست دولت‌های حامی تروریست وزارت خارجه آمریکا قرار گرفت. با افزایش اختلافات و خصومت‌ها میان آمریکا و لیبی، ریگان، رئیس‌جمهور وقت، در آوریل ۱۹۸۱ دستور تعطیلی سفارت لیبی و اخراج ۲۷ دیپلمات آن کشور را از خاک آمریکا با عنوان حامیان تروریسم بین‌المللی صادر کرد. بدنبال این جریان کلیه دارایی‌ها و اعتبارات مالی دولت لیبی در بانک‌های آمریکایی مسدود اعلام شد. در آگوست ۱۹۸۱

در حالی که دولت لیبی قرارداد نظامی و امنیتی را با کشورهای یمن جنوبی و اتیوپی جهت حفاظت منافع مشترک در مقابل غرب امضا می‌کرد، در جریان مانور دریایی ارتش آمریکا در خلیج سیدرا، دو جنگنده هوایی ارتش لیبی که در اطراف ناوهای آمریکایی در حال گشت‌زنی بودند، مورد اصابت موشک جنگنده‌های آمریکایی قرار گرفتند که به سقوط آن‌ها انجامید. افزایش تنش و اختلافات میان ایالات متحده و لیبی در سال ۱۹۸۵ بعد از ماجرای هواپیماربایی خطوط هوایی یک شرکت آمریکایی در بیروت و بمب‌گذاری در گیشه‌های فروش بلیط شرکت‌های هواپیمایی آمریکایی در وین و رم شتاب بیشتری پیدا کرد و در تمام این حوادث نیروهای امنیتی لیبی متهم به طرح‌ریزی و انجام عملیات تروریستی علیه منافع ایالات متحده بودند. آنچه درگیری و خصومت را میان دو طرف به اوج رساند حمله هواپیماهای جنگی ایالات متحده به بنغازی و طرابلس در ۱۵ آوریل ۱۹۸۶ بود که در پاسخ به بمب‌گذاری نیروهای امنیتی لیبی در کلوب سربازان آمریکایی در برلین صورت می‌گرفت. در جریان حمله به طرابلس علاوه بر کشته شدن بسیاری از غیرنظامیان، دخترخوانده سرهنگ قذافی نیز کشته شد.

آنچه پس از ماجرای بمب‌گذاری در برلین موجب تشدید بیشتر اختلافات لیبی با اروپا و آمریکا گردید، حادثه لاکربی در سال ۱۹۸۸ بود. حادثه‌ای که در آن هواپیمای خطوط هوایی پان‌آمریکن ایالات متحده در فراز روستای لاکربی اسکاتلند با ۲۷۰ سرنشین منفجر شد و دولت لیبی مظنون اصلی این حادثه اعلام گردید. پس از این حادثه بود که موضوع لیبی برای اتخاذ تحریم‌های سیاسی و اقتصادی در اختیار شورای امنیت ملل متحد قرار گرفت. لیبی در سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰، در بحرانی‌ترین مقطع روابط سیاسی خود با غرب قرار داشت. همزمان با این تحولات، سقوط اتحاد جماهیر شوروی، باعث کنار رفتن یکی از اصلی‌ترین متحدان نظامی لیبی شد. هرچند سرهنگ قذافی ایدئولوژی کمونیسم شوروی را بطور کامل رد می‌کرد و روابط سیاسی لیبی و اتحاد شوروی از سال ۱۹۸۷ متأثر از دخالت نظامی لیبی در چاد به پایین‌ترین سطح ممکن کاهش یافته بود، اما در عین حال لیبی یکی از بزرگترین خریداران تسلیحات نظامی اتحاد جماهیر شوروی به حساب می‌آمد و حضور صدها مشاور نظامی شوروی در خاک لیبی تایید‌کننده ارتباط تنگاتنگ نظامی میان دو طرف بود.

از سال ۱۹۹۲ نیز شورای امنیت ملل متحد پس از ارائه گزارش کمیته بررسی حادثه لاکربی و اعلام دخالت اتباع لیبیایی در این حادثه و بدنبال آن خودداری حکومت قذافی از تحویل مظنونان، دولت لیبی را بدلیل آنچه حمایت از تروریسم بین‌المللی نامید محکوم و با صدور قطعنامه‌ای، تحریم اقتصادی این کشور را آغاز کرد. این تحریم‌ها تا سال ۱۹۹۹ که لیبی درخواست شورای امنیت را برای تحویل مظنونان به بمب‌گذاری پذیرفت، همواره روند افزایشی داشت.

در این زمان روابط لیبی با بیشتر دولت‌های عربی هم دچار افول شد و آنها نیز از تحریم‌های شورای امنیت حمایت کردند. در بیشتر اوقات در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، لیبی از جانب کشورهای محافظه‌کار عرب مورد اتهام در ارتباط با توطئه و تحریک مخالفان و گروه‌های شورشی در این کشورها قرار می‌گرفت. وقوع آشوب و تظاهرات در جریان انجام مراسم حج در عربستان سعودی طی چندین سال متوالی به تحریک لیبی و همچنین تحریک به شورش مسیحیان در سودان جنوبی علیه حکومت مرکزی از جمله اتهاماتی بود که دولت‌های عربستان سعودی و سودان علیه سرهنگ قذافی مطرح کردند. در این دوره سیاست خارجی تهاجمی لیبی با رویکردی کاملاً ایدئولوژیک تداوم داشت.

ب- سیاست خارجی ایدئولوژیک - پراگماتیک (۱۹۹۰-۲۰۱۱)

در این دوران، در کنار مواضع ایدئولوژیکی که در سیاست خارجی مورد تأکید حاکمیت بود، با رشد قابل توجه پراگماتیسم در سیاست خارجی بویژه در ارتباط با آمریکا مواجه هستیم. گرایش به عمل‌گرایی در این دوره متأثر از مجموع شرایط ساختاری در سطح نظام بین‌الملل و سطح فردی در حاکمیت نظام سیاسی لیبی بود.

در سطح ساختاری نظام بین‌الملل، فروپاشی شوروی و به تبع آن تغییر نظام بین‌الملل از نظام دوقطبی به تک‌قطبی، شرایط متفاوتی را برای تصمیم‌سازان سیاست خارجی لیبی بوجود آورد. محدودیت‌های ساختاری ناشی از رویکردهای مستقل در سیاست خارجی بویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و حمله ایالات متحده به افغانستان (۲۰۰۲) و عراق (۲۰۰۳) افزایش دوچندانی داشت و تأثیر غیر قابل انکاری را در تغییر سیاست خارجی لیبی گذاشت. به گونه‌ای که حتی پیش از حمله آمریکا به عراق، وزارت امور خارجه

لیبی ضمن پذیرش پیش‌شرط‌های ایالات متحده در ارتباط با برنامه هسته‌ای این کشور، از تمایل برای عادی‌سازی روابط سیاسی با غرب بویژه بریتانیا و ایالات متحده سخن به میان آوردند.

در این دوران، خلاء راهبردی ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی به عنوان اصلی‌ترین تأمین‌کننده نیازهای تسلیحاتی لیبی، افزایش فشارهای سیاسی غرب پس از حادثه لاکربی، افزایش تحریم‌های بین‌المللی شورای امنیت که مشکلات داخلی و اقتصادی را دوچندان می‌ساخت و سرانجام عدم حمایت دولت‌های محافظه‌کار عرب در خاورمیانه از حکومت انقلابی لیبی از دیگر ویژگی‌های ساختاری بودند که منجر به ظهور عملگرایی و نیز تغییر تمرکز در سیاست خارجی این کشور از جهان عرب به سمت کشورهای آفریقایی در اواخر دهه ۱۹۹۰ شد. همچنین مجموع این شرایط باعث شد تا تصمیم‌سازان سیاست خارجی لیبی و در رأس آنان سرهنگ قذافی بدنبال نوعی عمل‌گرایی و واقعیت‌نگری به نسبت قبل در سیاست خارجی کشورشان متمایل گردند، هرچند مواضع رادیکال در سیاست خارجی لیبی همچنان تداوم داشت.

علاوه بر افزایش فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل، در این دوران در سطح فردی نیز سیاست خارجی لیبی دچار تغییر شد. قدرت‌یابی گروه‌های نوگرا و اصلاح‌طلب در بدنه حکومت مانند افراد نزدیک به سیف الاسلام قذافی، باعث شد تا سیاست خارجی لیبی تمایل بیشتری را برای نزدیکی به غرب از خود نشان دهد. سیف الاسلام فرزند قذافی که تحصیلات خود را در لندن به پایان برده بود با انتقاد از اوضاع موجود در کمیته‌های انقلابی، خود را به عنوان چهره‌ای اصلاح‌طلب معرفی می‌کرد. توسعه قدرت سیف الاسلام از سال‌های ۲۰۰۰ به بعد توانست نقش بسیار سازنده‌ای را در بهبود روابط لیبی با غرب داشته باشد.

از سال ۱۹۹۷، دولت انقلابی لیبی تلاش خود را از بدست آوردن نقش محوری در میان کشورهای عربی با شعار اتحاد در جهان عرب به کسب موقعیت برتر در میان کشورهای آفریقایی و همراهی با رهبران آفریقا معطوف نمود و سعی کرد تا جایگاه خود را بعنوان کشوری با نفوذ در منطقه آفریقای شمالی تثبیت کند. هرچند پیشتر ایفای نقش لیبی در جهان عرب با شعار ملی‌گرایی قومیتی عرب و رسیدن به اتحاد عربی دنبال می‌شد، اما گرایش به آفریقا از اواخر دهه ۱۹۹۰ باعث شد تا بدلیل زمینه تاریخی حضور

استعمار در این قاره، سیاست خارجی لیبی نیز بیش از مفهوم اتحاد قومی بر اتحاد منطقه‌ای آفریقا بر اساس مفاهیم ضداستعماری و ضدامپریالیستی تأکید ورزد (Joffé, 2010: 7). از اواخر دهه ۱۹۹۰ کشورهای آفریقایی اولویت نخست سیاست خارجی به شمار می‌رفتند و دولت لیبی تلاش دیپلماتیک دوچندانی را در جهت میانجی‌گری و حل مسائل سیاسی در شاخ آفریقا، سودان و سیرالئون دنبال کرد. در همین ارتباط سرهنگ قذافی در سال ۱۹۹۹، پیشنهاد تأسیس ایالات متحده آفریقا را عنوان نمود و در اجلاس سران در سال ۲۰۰۲ سخنران افتتاحیه سازمان وحدت آفریقا نیز بود.

تحویل مضمونان حادثه لاکربی در سال ۱۹۹۹ بر اساس قطعنامه شورای امنیت که پیش از این دولت لیبی آن را رد کرده بود، پذیرش مسئولیت این حادثه و پرداخت غرامت به بازماندگان در سال ۲۰۰۳ که منجر به کاهش تحریم‌های شورای امنیت شد و سرانجام اعزام نیرو از طرف دولت لیبی برای مشارکت در مأموریت نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد برای نخستین بار، اقدامات بی‌سابقه‌ای بودند که دولت لیبی آن‌ها را در این دوران آغاز کرد.

گرایش‌ات پراگماتیک در سیاست خارجی لیبی که همزمان با قدرت‌یابی اصلاح‌طلبان نوگرا مانند سیف‌الاسلام قذافی روند فزاینده‌ای را دنبال می‌کرد، در سال ۲۰۰۳ باعث شد تا دولت تمایل خود را برای آغاز مذاکرات هسته‌ای و خلع تسلیحات دسته جمعی با غرب آغاز کند. تلاش برای آغاز این گفتگوها بر اساس اتهاماتی بود که پیشتر ایالات متحده آمریکا حکومت سرهنگ قذافی را به تلاش برای ساخت و تکثیر تسلیحات شیمیایی و هسته‌ای متهم کرده بود. این اتهامات همواره یکی از مهمترین موانع عادی‌سازی روابط لیبی با غرب بویژه ایالات متحده بود (ST John, 2006: 65). از طرف دیگر هرچند عملگرایی در سیاست خارجی لیبی در این سال‌ها در نتیجه فشاری بود که این کشور بدلیل انزوای خود در دوران تحریم‌های بین‌المللی متحمل شده بود، اما نمی‌توان شرایط بین‌المللی را نیز در گرایش لیبی برای رفع نگرانی‌های هسته‌ای نادیده گرفت. در حقیقت اعلام آمادگی برای مذاکره از جانب لیبی در شرایطی بود که ایالات متحده در همین زمان با عنوان کردن اتهام تولید و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی توسط رژیم صدام حسین در عراق، در صدد حمله به این کشور بود. لذا سه هفته پیش از آغاز جنگ آمریکا علیه عراق، وزارت خارجه لیبی مذاکرات هسته‌ای خود را

آغاز کرد. بر این اساس اعلام گفتگو برای رفع نگرانی‌های جامعه جهانی از جانب لیبی در سال ۲۰۰۳ و پس از آن اعلام انصراف از تداوم برنامه هسته‌ای، چرخشی قابل توجه در سیاست خارجی لیبی به شمار می‌رفت و باعث حمایت غرب از رویکرد جدید سیاست خارجی این کشور شد. نُه ماه پس از این مذاکرات، دولت لیبی با پذیرش و امضای پیمان عدم تکثیر تسلیحات هسته‌ای، نابودی تمام تسلیحات غیرمعارف خود را اعلام کرد و پس از آن با همکاری فرانسه کلیه تجهیزات هسته‌ای خود را تحت نظارت سازمان بین‌المللی انرژی اتمی به خارج از کشور انتقال داد. این مسئله با استقبال دولت بوش در آمریکا و سایر دولت‌های غربی مواجه شد و دولت جرج بوش کلیه تحریم‌های یکجانبه ایالات متحده علیه لیبی را لغو کرد و در سال ۲۰۰۶، ایالات متحده روابط دیپلماتیک خود را با لیبی از سرگرفت. در این دوران روابط لیبی با کشورهایمانند فرانسه، آلمان و ایتالیا نیز به شدت توسعه یافت و قراردادهایی میان طرفین در حوزه‌های مختلف منعقد گردید.

با وجود آنکه حکومت سرهنگ قذافی از سال ۲۰۰۳ به بعد در راستای نزدیکی به غرب گام‌های عملی و مهمی در سیاست خارجی خود دنبال کرد و توانست روابط خود را با غرب بطور کامل بهبود بخشد، اما واکنش بسیار سریع غرب به مجموع اعتراضات ضد قذافی در لیبی نشان از آن بود که همکاری‌هایی که از چند سال پیش از این میان دو طرف آغاز شده بود، بسیار شکننده و سست بوده است. در حقیقت لیبی هیچ‌گاه نتوانست با غرب به اتحادی پایدار دست یابد و در کنار مواضع عمل‌گرایانه و پراگماتیک خود در سیاست خارجی، همچنان مواضع ایدئولوژیک خود را نیز حفظ نمود. همزمان با بهبود روابط دیپلماتیک لیبی و ایالات متحده، سرهنگ قذافی در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۰۷ الگوی همکاری با غرب را مایوس‌کننده و بی‌نتیجه خواند و پس از آن در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، این نهاد را به تضعیف حقوق کشورهای کوچک به نفع قدرت‌های بزرگ متهم کرد. در سال ۲۰۰۹ با آزادی مقراحی، متهم اصلی حادثه لاکربی، در لیبی استقبال بسیار گرمی توسط حکومت از وی به عمل آمد و مقامات حکومتی وی را قهرمان ملی نامیدند. در موارد بسیاری حتی سرهنگ قذافی از پیروزی و تداوم مقاومت خود در برابر غرب سخن می‌گفت و همزمان انقلاب لیبی را انقلاب ضد غربی و پیروز معرفی می‌کرد (Vandewalle, 2012: 204).

اما آغاز تحولات موسوم به بیداری اسلامی یا بهار عربی در خاورمیانه در سال ۲۰۱۱ به ناگهان موقعیت اصلاح طلب حکومت سرهنگ قذافی را دچار تزلزل کرد. اعتراضاتی که در فوریه ۲۰۱۱ از شهر بنغازی آغاز شد، در همان ابتدا واکنش خشم آلود رژیم قذافی را به همراه داشت و تأثیرات بین‌المللی خود را بر حکومت قذافی آشکار کرد. در فاصله ده روز پس از نخستین اعتراضات و شورش‌های مدنی در شهر بنغازی که با سرکوب شدید همراه بود، شورای امنیت و سپس اتحادیه اروپا تحریم‌های جدید خود را علیه لیبی اعمال کردند و سرهنگ قذافی را با اتهام جنایت علیه بشریت به دادگاه بین‌المللی فراخواندند. کمتر از یک ماه پس از اعتراضات خشونت‌بار ضدحکومتی در لیبی؛ فرانسه به عنوان نخستین کشور غربی، شورای ملی مخالفان سرهنگ قذافی را به عنوان نماینده مشروع مردم لیبی به رسمیت شناخت. با شدت یافتن درگیری‌ها و تبدیل شدن اعتراضات داخلی ضدحکومتی لیبی به جنگ داخلی یک ماه پس از آغاز اعتراضات، شورای امنیت سازمان ملل ایجاد منطقه پرواز ممنوع در لیبی را اعلام کرد و دو روز پس از آن ائتلاف نیروهای نظامی کشورهای غربی به رهبری ایالات متحده در قالب ناتو با اعلام پشتیبانی از مخالفان سرهنگ قذافی حملات هوایی خود را علیه پیشروی نیروهای دولتی در لیبی آغاز کردند. سرانجام در کمتر از هفت ماه پس از اولین اعتراضات در بنغازی، مخالفان ضد حکومتی در لیبی توانستند با حمایت نیروهای ناتو، شهر طرابلس را تصرف و حکومت سرهنگ قذافی را بطور کامل سرنگون سازند (Vandewalle, 2012: 33).

در تمام سال‌هایی که لیبی به سمت بهبود کامل روابط خود با غرب حرکت می‌کرد، اما مواضع این کشور در برابر اسرائیل به عنوان اصلی‌ترین متحد غرب در خاورمیانه، همچنان مانند گذشته سلبی و انکاری بود. موضوعی که نشان از عدم تغییر در مواضع کلیدی سیاست خارجی قذافی داشت. تداوم سیاست‌های داخلی پیشین به همراه موضع ایدئولوژیکی که در سیاست خارجی همزمان دنبال می‌شد، باعث شده بود تا برخی کارشناسان با نگرشی تردیدآمیز به تغییرات واقعی در حکومت لیبی خوش‌بین باشند. از طرف دیگر تأیید و تداوم مواضع ایدئولوژیک سابق در سیاست خارجی همزمان با گرایش به پراگماتیسم، مسیر بسیار دشواری را در جهت اتحاد پایدار میان غرب و لیبی بوجود آورده بود و روابط این کشور را با غرب شکننده می‌ساخت، مسئله‌ای که در جریان تحولات سال ۲۰۱۱ به خوبی نمایان گردید و با وقوع نخستین اعتراضات

ضدحکومتی در لیبی، غرب در همان ابتدا گزینه سرنگونی حکومت سرهنگ قذافی را با حمایت از مخالفان دنبال نمود.

نتیجه‌گیری

منابع تولید و شکل‌گیری سیاست خارجی لیبی با توجه به ویژگی و نوع این کشور به ترتیب شامل منابع فردی و شخصیتی رهبر انقلاب، الزامات محیطی، متغیرهای نقشی، ساختار حکومتی و سرانجام منبع ناشی از اجتماع می‌باشد. این منابع پنج‌گانه به ترتیب اهمیت توانستند سیاست خارجی تهاجمی لیبی را پس از کودتای ۱۹۶۹ شکل دهند و به پیش برند. در این میان به نظر می‌رسد منبع ناشی از موقعیت و ویژگی‌های شخصی رهبر انقلاب در لیبی به عنوان مهمترین و اصلی‌ترین منبع شکل‌دهی به سیاست خارجی تهاجمی لیبی به شمار می‌آید. هرچند از سال‌های ۲۰۰۰ میلادی به بعد با تغییرات قابل توجهی در روابط خارجی لیبی مواجه هستیم، اما در حقیقت عدم تغییر و تداوم منابع تولیدی سیاست خارجی تهاجمی لیبی حاکی از آن است که تغییرات ایجاد شده در این سال‌ها تنها رویه‌ای ظاهری را دنبال نموده و با توجه به آنکه منابع تولیدی سیاست خارجی در این سال‌ها، همواره روند ثابت و یکنواختی را داشته است، لذا نمی‌توان از دگرگونی‌های بنیادین در اصول سیاست خارجی لیبی سخن به میان آورد.

با وجود آنکه می‌توان سیاست خارجی لیبی را پس از کودتای ۱۹۶۹ به عنوان سیاست خارجی تهاجمی و انقلابی مورد ارزیابی قرار داد، اما نمی‌توان این نوع سیاست خارجی را در تمام سال‌های حکومت سرهنگ قذافی به عنوان مسیری بدون تغییر دانست. هرچند در سه دهه نخست رهبری قذافی، سیاست خارجی تهاجم‌محور این کشور دارای ابعاد به طور صرف ایدئولوژیک می‌باشد، اما از اواخر دهه ۱۹۹۰ متأثر از شرایط بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی، افزایش فشارهای خارجی بویژه از جانب غرب، آغاز تحریم‌های بین‌المللی و روند صعودی آن‌ها، انفعال جهان عرب در حمایت از حکومت لیبی و سرانجام قدرت‌یابی گروه‌های نوگرا و اصلاح‌طلب، سیاست خارجی لیبی نیز حرکت آرامی را به سوی پراگماتیسم و درک شرایط و واقعیت‌های موجود بین‌المللی آغاز کرد. رشد پراگماتیسم در سیاست خارجی لیبی از سال ۲۰۰۰ میلادی به بعد باعث تغییرات

نسبتاً قابل توجهی در روابط خارجی این کشور شد. نقطه اوج این تغییرات در سال ۲۰۰۳ امضای پیمان منع گسترش تسلیحات کشتار جمعی، تقدیم تجهیزات هسته‌ای به غرب و به تبع آن لغو تحریم‌های سازمان ملل متحد و ایالات متحده آمریکا و عادی سازی روابط لیبی با کشورهای غرب و آمریکا است. با این تحولات، روابط سیاسی لیبی با کشورهای آفریقایی و اروپایی گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت و در دهه نخست هزاره جدید، لیبی توانست سیاست خارجی جدید خود را در رابطه با غرب دنبال کند. با وجود رویکردهای پراگماتیکی که در این سال‌ها توانست مواضع سیاست خارجی لیبی را عمل‌گرا نشان دهد، اما همزمان تأکید بر اصول انقلابی و پیگیری مواضع ایدئولوژیک در سیاست خارجی لیبی توسط سرهنگ قذافی بیانگر رشد پراگماتیسم در سیاست خارجی همراه با ساختار ایدئولوژیک گذشته بود. هرچند در این دوران، چرخشی اساسی در روابط لیبی با کشورهای غربی اتفاق افتاد اما این تغییرات با کمترین تغییر در جامعه داخلی لیبی و همزمان با مواضع انقلابی گذشته دنبال شد. وجود این شرایط نیز از دلایل مهم عدم ایجاد روابط پایدار میان غرب و لیبی بود و با وجود عادی سازی روابط لیبی با ایالات متحده و کشورهای اروپایی، ناآرامی‌ها و شورش‌های داخلی در لیبی در جریان تحولات خاورمیانه در سال ۲۰۱۱ منجر به دخالت نیروهای غربی و تلاش برای سرنگونی حکومت سرهنگ قذافی شد.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

منابع

- سیف‌زاده، حسین، (۱۳۸۵)، *اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)*، تهران: انتشارات میزان.
- قاسمی، فرهاد، (۱۳۸۶)، *دیپلماسی و روابط بین‌الملل*، تهران: انتشارات میزان.
- قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۵)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت.
- قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۶)، *روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: انتشارات سمت.

References

- Anderson, Frank, (1999), “Qadhafi’s Libya: The Limits of Optimism”, *Middle East Policy*, No. 4 .
- Hobbs, Heidi, (2002), *Pondering Post Internationalism: A Paradigm for the Twenty-first Century*, Albany State University of New York Press.
- Joffé, George & Paoletti, Emanuela, (2010), “Libya's Foreign Policy: Drivers and Objectives”, *Mediterranean Paper Series*, The German Marshall Fund of the United States, Washington Dc.
- Kurian, George Thomas, (2011), “The Encyclopedia of Political Science”, Publisher: CQ Press, Washington Dc.
- Metz, Helen Chapin, (1989), “Libya: A Country Study: Federal Research Division”, Library of Congress, 4th ed, Washington, D.C. Available at : <http://hdl.loc.gov/loc.gdc/cntrystd.ly>.
- Qaddafi, Muammar, (1987), “A Critique of the Non-Aligned Movement”, *The Black Scholar*, Vol. 18, No. 2, Eighth Non-Aligned Summit Harare (March/April).
- Rose, Gideon, (1998), “Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy”, *World Politics*, Vol. 51, No. 1.
- St John, Ronald Bruce, (2006), *Historical Dictionary of Libya*, Scarecrow Press, Published In The United States of America.
- St. John R.B, (1987), *Qaddafi's World Design: Libyan Foreign Policy 1969-1987*, London: Saqi Books.
- Starr, Harvey, (1988), “Rosenau, Pre-Theories and the Evolution of the Comparative Study of Foreign Policy”, *International Interactions*, Vol. 14, No. 1.
- Stepak, Amir, (2011), “From Domestic Crisis to International Change: The Case of Libyan Revisionism”, Prepared for the Annual Conference of the International Studies Association, The George Washington University.
- Stottlemire, Steve, (2012), “Tactical Flexibility: Libyan Foreign Policy Under Qaddafi, 1969–2004”, *Digest of Middle East Studies*, No.4.
- Stottlemire, Steven, (2011), Libya and the International System: Retracing the Aftermath of the Lockerbie Bombing, *Digest of Middle East Studies*, Volume 20, No.1.

- Vandewalle, Dirk J, (2012), *A History of Modern Libya*, 2nd Ed, Cambridge University Press, Printed in The United States of America.
- Walt, Stephen M, (1998), “International Relations: One World, Many Theories”, *Foreign Policy*, No. 110.
- Zartman W.I. & Kluge A.C, (1983), “Qaddafi’s Foreign Policy”, *American Arab Affairs*, Vol. 6.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی